



۲۰۱۹/۰۴/۲۷



داکتر زمان ستانیزی

از خداپرستی تا وطنپرستی



دوستی در توصیف مرا وطنپرست معرفی کرد.

گفتم: مگر قصد توهین دارید؟

گفت: یعنی چه؟

گفتم: من خدا پرستم، نه وطن پرست. دوتاپرستی شرک است.

دوستی دیگری گفت: چون پرستش به پرستاری مرتبط است، پس حتماً خدای تان مریض است که او را پرستش یعنی پرستاری می کنید. ممکن منظور شما نماز یا نیایش باشد.

گفتم: پرستش یعنی به مدار کسی یا چیزی چرخیدن. من دور خدایم میگردم تا معنی را طواف کنم. ولی شما به دور الفاظ می پیچید، پس الفاظ شما مریض اند. تفاوت دیدگاه من با شما در این است که شما بر مفاهیم متحجر در «قید زمان» اصرار میکنند، ولی من از لفظ به «سیر زمان» رو می آورم، و به عالم معنی پناه می برم. معنای کلمه نظر به کاربرد آن در طول زمان تغییر میکند. اگر صرف به ریشه توجه کنیم و تحول زمانی و استعمال متداول کلمه را نادیده بگیریم، از معنی فاصله می گیریم.

پرستش در ریشه به معنای به دور کسی یا چیزی ایستادن و از آن مراقبت کردن بود که با پرستاری یعنی مراقبت مریض قرابت پیدا میکند، نیایش (نیایشن پهلوی) یعنی حمد و ثنا، و نماز (نماژ و نماچ پهلوی/ اشکانی) به معنای احترام گزاردن بود. ولی در درازای قرنهای معانی و کاربرد این کلمات تغییر کرده. امروز پرستش به معنای ستایش، طاعت و عبادت استعمال می شود، نیایش به معنای دُعا همراه به تضرع، زاری، التماس و مناجات است، و نماز به معنای صلات، فریضه، دُعا و نشانه عبودیت به کار میرود. روشن است که معنای دین جدید اسلام جانشین دینکرت قدیم مزدا پرستی گریده اند. بناً نمیتوانیم کلمات را در سیاق فرهنگها و دیانتهای ازهم متفاوت به کار ببریم و توقع داشته باشیم که معنای چندین قرن پیش مفاهیم امروزی را درست افاده کنند.

در قرینه کلام امروزی اگر منظور ما از «خدا پرستی» طاعت اعتقادی از خداوند باشد، کاربرد همین پرستش به همین مفهوم در پایان کلمه «وطن» که از آن «وطنپرستی» حاصل می شود در اندیشه اعتقادی همین دیانتی که داریم به شریک دلالت می کند. من وطنم را بسیار دوست دارم، اما زمانی که سجده بر خاک می گزارم خاک را نمی پرستم، خدای خود و خدای خاک را می پرستم.

گفتند: پس باید استناج کنیم که شما وطن دوست هستید؟

گفتم: اگر برداشت شما از کلمه «وطن» در تعریف عامیانه آن باشد یعنی ارائه دهنده هویت فردی، اجتماعی، و سیاسی که ارتباط شخص را از نگاه قانونی به یک سرزمین خاص مرتبط می سازد و اگر منظور تان از وطن زادگاه و سرزمین خاص است که در آن تصاحب هویت جسمانی میکنیم، حدس تا قسماً درست است. ولی این شناخت وطن تعریف وطن لاهوتی است که با تعریف عرفانی آن فرق دارد. از دیدگاه عرفانی تعریف لاهوتی وطن منزلت آسمانی انسان را پائین می آورد. چنانکه امیر خسرو دهلوی می فرماید:

پیش رو کوکبه انبیاء // کوکبش از منزلت کبریاء

از حد ناسوت برون تاخته // بر خط لاهوت وطن ساخته

مفهوم عرفانی وطن که در وجیزه «حب الوطن من الایمان» نهفته به زادگاه اصلی اشاره میکند جایبکه روح خداوند در تن دمید و به ما و من منیت نفسانی بخشید. حضرت مولانا خود را از چنین دیدگاه معرفی میکند:

مرغ باغ ملکوتم، نیم از عالم خاک

چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم.

پس از دیدگاه عرفانی وطن در تن نیست، بلکه در بطن باطن است در مقطع خاصی و رای بُعد مکان و زمان. در قید چنین تعریف وطن دوستی همه با هم با تمام عالم هستی هموطن هستیم.

حال که معانی متفاوت وطن روشن شد، بر میگیریم به مبحث وطنپرستی. سؤال اینجا است که چگونه اصطلاحات وطن پرست، میهن پرست، ملیت پرست و قوم پرست در یک جامعه خدا پرست رونق پیدا کرد؟

بعد از متلاشی شدن حکومت‌های مذهبگرا که اروپایان از استعمار و استکبار مسیحیت به ستوه آمدند، خداپرستی اعتبار خود را از دست داد و مرجع مشروعیت دولرداری از «خدا» به «مردم» منتقل گردید. این ذهنیت «مردم محوری» در ابتدا ملت پرستی را و در نهایت ملیگرایی افراطی و فاشیستی را بار آورد. ملت پرستی همانا شکل گسترده و به رسمیت شناخته شده قوم پرستی است که هر دو از تعصب خودبرترپنداری ریشه میگیرند.

در زمان اوج قدرت فاشیسم، کشورهای اسلامی به تقلید کورکورانه از اروپایان خاصناً فاشیسم المان، ملتپرستی افراطی خود را در اصطلاحات به ظاهر مثبت چون «غرور ملی» تعریف کردند. ناگزیر باید پیکر بیگانه این گرایشهای سیاسی را در لباس اصطلاحات زبان خود می پوشاندند. چون برای بسیاری از این کلمات اصطلاحات مناسب و مترادف در زبانها خود نداشتند، ناچار اصطلاحات معادل چون «وطنپرستی» برای آنها ایجاد کردند. کلمه وطنپرستی که در آن تناقض پیوند زبانی (گنجاندن «ط» عربی و «پ» پارسی در یک کلمه) هم موجود است، معادل اصطلاحات آیدیولوژیهای ملیگرا نه سیاسی زبانهای اروپایی پنداشته شد. مردم بیسواد و کمسواد هم استعمال نامناسب آنرا مورد سؤال قرار ندادند و اصطلاح عمومیت پیدا کرد. اما زمانی به نقیصه لغوی آن متوجه می شویم که جریان کلمه سازی مصنوعی یک قرن پیش را به عقب ببریم و اصطلاح «وطنپرستی» را لفظاً به یکی از زبانهای اروپایی

مثلاً انگلیسی ترجمه کنیم. می بینیم که از آن کلمه country worshipping به دست می آید، که ننتها معادل لغوی کلمه اولی نیست، بلکه کاملاً نامانوس و مضحک هم است.

در سایه همین غرور ملی و خودمحوری ننتها تبعیضات و تعصبات خود را نادیده گرفتیم، بلکه خصلت خودپسندی را رسم ساختیم و تشویق کردیم. دیگران را به نام «سوسمارخور» و «دالخور» توهین و تحقیر کردیم تا برتری خود را توجیه کرده باشیم. مگر شعار «المان فوق همه» دوران نازیها غیر از این بود؟

ناخود آگاه ساختار ذهنیت سیاسی ما آنقدر از فاشیسم اروپا متأثر گردیده که فراموش میکنیم که حتی محبوبترین رهبران ما چون آتا ترک و رضاشاه و امیر امان الله خان معاصرین هتلر و موسولینی و فرانکو بودند. اینجا منظور از مقایسه شخصیت ها نیست، بلکه اشاره است به دوران ملیگرایی افراطی آن وقت که در عرصه سیاست، ذهنیتهای سیاسی بیشتر به دور اشخاص می چرخید تا به دور اندیشه ها، و ما با آن چنان عادت کرده ایم که انتقاد از سیاست های این رهبران حتی یک قرن بعد هم به مثابه گناه کبیره پنداشته می شود.

امروز کار به جای رسیده که استعمال همین اصطلاحات تحقیر بیگانگان را به داخل قلمرو خاک خود منتقل ساخته برای تحقیر همدیگر از آن کار می گیریم. در نتیجه خودمرکزپنداری ناشی از چنین تبعیضات و تعصبات که بر محورهای هویت های کوچک قوم و نژاد و زبان و فرقه و مذهب... می چرخند از کلیت و تمامیت افغانیت انکار میکنند. تأسف بیشتر در این است که فراموش کرده ایم که ریشه این خصلت خودمحوری ما از فاشیسم اروپای یک قرن پیش آب خورده و نهال نامیمون و میوه زهرآگین آن چنانکه اروپای دیروز را به خاک و خون کشاند امروز مردم برادر و برابر ما را در نابرابریهای کاذب ذهنی به گودال تباهی سوق میدهد.

گریز از ذهنیت خداپرستی اول به مردم پرستی و در نهایت به خودپرستی گرایید. ما در منیت های خودمرکزپنداری، خود محوری، خودپسندی و خود ستایی به چنان سرعتی به دور خود می چرخیم که در نتیجه قوه پرتاب و شتاب آن همه چیز از ما در گریز و فرار اند. اینجا دایره پرستشها به اکمال میرسد و خدای «خود آفریده» به خدای «از خود آفریده» تبدیل میشود که ماهیتاً همان آزدهای خونی و خودی ما است. هر تفاوت اندیشه اختلاف عقیده پنداشته میشود. پرستش خدای دستاورد اندیشه دیگران حرام است، مگر آنکه به راه و رسم ما پرستش شود. هر سری که بر محور اندیشه سر ما نمی چرخد باید از تن جدا شود. زبان شمشیر زبان استدلال را می بُرد و خدای ذهنیت خود محوری در زبان « إِنَّ الْإِنْسَانَ لَقِي خُسْرٍ » شامل میشود. مگر دلیل کشتارهای چهار دهه اخیر در افغانستان جز این بود؟

دکتور زمان ستانیزی
استاد عرفان و اسطوره شناسی
پوهنتون مطالعات عالی پاسیفیکه - کلیفورنیا



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

از خدا پرستی تا وطن پرستی
[Stanizai_zaman_azkhoda_parasti_ta_watanparasti.pdf](#)